



یکی از علمای دین نزدیک آمد و گفتگوی آنها را شنید. چون دید که عیسی پاسخی نیکو به آنها داد، از او پرسید: «کدام یک از احکام، مهمترین همه است؟» 29 «عیسی به او فرمود: «مهمترین حکم این است: "بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما، خداوند یکتاست 30. خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر و با تمامی قوت خود محبت کن 31". دومین حکم این است: "همسایهات را همچون خویشتن محبت کن". بزرگتر از این دو حکمی نیست 32». آن عالم دین به او گفت: «نیکو فرمودی، استاد! براستی که خدا یکی است و جز او خدایی نیست، 33 و به او با تمامی دل و با تمامی عقل و با تمامی قوت خود مهر ورزیدن و همسایه خود را همچون خویشتن محبت کردن، از همه هدایای تمام سوز و قربانیاها مهمتر است 34». چون عیسی دید که عاقلانه پاسخ داد، به او فرمود: «از پادشاهی خدا دور نیستی.» از آن پس، دیگر هیچ کس جرأت نکرد چیزی از او بپرسد.

وقتی دو نفر با هم اختلاف نظر دارند، بحث می‌تواند به بینش مثبت جدیدی یا سازش منجر شود. اما بحث‌ها همچنین می‌توانند فرد را سرسخت سازند تا او نتواند ذهنش را تغییر دهد یا حتی با فرد مقابل دشمن شود. کمی قبل از اینکه عیسی به اورشلیم برود، بحث‌های داغی بین فریسی‌ها و عیسی در گرفت. آن بحث‌ها در مورد مسئله روز سبت، رستاخیز مردگان، حق عیسی برای شفای بیماران و بخشش گناهان بودند. اما بیش از هر چیز دیگری، در مورد اینکه عیسی واقعاً چه کسی بود، بحث می‌کردند.

بنابراین، در این مکالمه با عیسی، بسیاری از سوالات در موضوع مهمتری به هم می‌رسیدند. می‌توانیم آنها را ذکر کنیم: در موضوع خدای زنده و آنچه او از ما انسان‌ها انتظار دارد، و سپس در مورد نیازهای مردم. یک فریسی در این بین ایستاده بود و همه چیز را در سکوت گوش می‌کرد. او یک پرسشگر صادق بود. او در جستجوی خدا بود. شاید او عشق ساده خدا را احساس و جستجو می‌کرد. اما اکنون، همه چیز با بحث‌ها و سوالات فراوان مبهم شده بود و او آشفته بود. و شاید این سوال را داشت: «خدا در همه اینها کجاست و او از من چه می‌خواهد؟» آیا این سوال را می‌شناسید؟ این تجربه نزدیک بودن به خدا را می‌شناسید که در ابتدا کاملاً واضح است و بعد از آن کاملاً مبهم می‌شود؟ به عنوان مثال بعد از یک بحث خانوادگی نمی‌توانید با فرزندان ارتباط برقرار کنید. نمی‌دانید چگونه به او کمک کنید. و می‌پرسید: «خدایا، در این میان کجایی؟» شاید فریسی آن زمان نیز همین احساس را داشت. زیرا او یک پرسشگر واقعی بود و سؤال خود را از عمیق‌ترین نیاز می‌پرسید: «مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین حکم چیست؟ چه چیزی می‌تواند ما را حفظ کند؟ چگونه می‌توانم مطمئن باشم که خدا نزدیک است؟»

و عیسی همچنین به این فریسی پاسخی بسیار ساده می‌دهد، پاسخی که هر یهودی باید از کودکی می‌دانسته: خدا را با تمام قلب، با تمام قدرت و با تمام ذهن خود دوست بدار و همسایهات را مانند خودت دوست بدار. اراده‌ی خدا به همین سادگی است. و هر چیز دیگری را می‌توان از این فرمان دوگانه عشق فهمید. دوست داشتن خدا با تمام قلب، با تمام ذهن و با تمام قدرت، هم یک روش زندگی ساده و هم روشی شخصی است که کل زندگی روزمره ما را شکل می‌دهد. خدا می‌خواهد اراده و زندگی ما را اداره کند. خدا می‌خواهد ما به طور کامل به او خدمت کنیم. بنابراین خدا می‌خواهد ایمان وارد زندگی ما شود. و در زندگی است که ما همسایه خود را ملاقات می‌کنیم. همسایه ما کسی است که خدا پیش روی ما قرار می‌دهد.

همسایه کودکی است که دیگر او را درک نمی‌کنی. یا فرد مسن‌تری که فرتوت شده است. کسی که می‌گوید فرمان دوگانه عشق به دلیل سادگی‌اش، به راحتی نیز قابل اجرا است، اشتباه بزرگی مرتکب می‌شود. وقتی با مشکلات گوناگون رو به رو می‌شویم، سوالات و تردیدهایی زیادی پیش می‌آیند. آیا عشق بی‌قید و شرط نیز به عنوان ضعف دیده نمی‌شود که فرد بتواند از آن سواستفاده کند؟ و برخی از مسیحیان، در عشقی گمراه‌کننده به بشریت، حتی اصول مسیحیت را رها کرده‌اند تا به ادیان دیگر توهین نکنند. و اینجاست که به محاسبات می‌رسیم و عشق ساده را فراموش می‌کنیم. فریسی دیگری با انتقاد پرسید: «همسایه‌ام کجاست؟» یا «تا چه حد می‌توانم او را دوست داشته باشم؟»

وقتی به همسایه‌ام می‌رسیم، با دنیا ی فانی سر و کار داریم. سپس کاملاً به محدودیت‌ها و کاستی‌های وجود انسان می‌رسیم. و این دقیقاً همان جایی است که ابرهای تیره، بار دیگر فرمان ساده‌ی مسیح را مبهم و تاریک می‌کنند. اما طبق ضرب المثل آلمانی نباید گاری را جلوی اسب ببندیم. دستور این است که ابتدا به درگاه خدا برویم. عشق ما عشق ما نیست بلکه مال خداست. عشق فقط با خدا شروع نمی‌شود؛ بلکه خدا نیز ذات عشق را تعریف می‌کند. خدا منبع عشق است. خدا قبل از اینکه بتوانم به سراغ شخص دیگری بروم، به من عشق می‌ورزد.

بنابراین همه چیز با خدا شروع می‌شود و خدا می‌خواهد که ما او را بی‌قید و شرط دوست داشته باشیم. و این دقیقاً همان جایی است که ما انسان‌ها موضوع خدا را با ارزش‌های جهانی انسانی، اشتباه می‌گیریم. برای مثال این اشتباه در جمله ی زیر آشکار می‌شود: «به نوعی، همه ی انسان‌ها به خدا ایمان دارند. نکته اصلی این است که به دیگران نیکی کنیم!» «به نوعی به خدا ایمان داشتن» برابر با عشق بی‌قید و شرط به خدای واحد نیست! انسان‌هایی که فقط به نوعی به خدا ایمان دارند، در همه جا یافت می‌شوند. آنها حتی در حال رونق گرفتن هستند و در انواع و اقسام مختلف ظاهر می‌شوند. یکی از آشنایان که بی‌خدا است، گفت: «به نوعی، من به یک موجود والا تر اعتقاد دارم...» به علاوه گروه‌های مراقبه بی‌شماری وجود دارند که نه تنها ادعا می‌کنند ما را از استرس روزمره‌هایی می‌بخشند، بلکه یک تجربه مستقیم از خدا را وعده می‌دهند، اما هیچ ارتباطی با این خدا ندارند. دیگرانی هم هستند که به خاطر خدای واحد مرتکب قتل و کشتار می‌شوند... تا آبروی خدای واحد حفظ شود. نه، همه اینها دور از پادشاهی خدا هستند. و منظور عیسی چیز کاملاً دیگری است. وقتی عیسی از عشق به خدا صحبت می‌کند، منظور او نوعی ایمان نیست، و نه ایمانی که حواس را با عطر کندر و احساسات دلپذیر فریب می‌دهد. و مطمئناً ایمانی نیست که با خشم به دیگران حمله کند. نه! از ابتدا تا انتها، عشق به خدا تجسم زندگی در روزمره است... بسیار ملموس است و همیشه می‌گوید... عشق... عشق... و به ما می‌آموزد که دعا کنیم: «با پدر عزیز!» و همه اینها فقط یک احساس نیست، بلکه در ده فرمان بر لوح سنگی حک شده است. محکم، واضح، ملموس. قوانینی که برای همه واضح و قابل فهم هستند. قوانینی که می‌توان با استفاده از عقل سلیم نیز محاسبه کرد. اگر همه از این قوانین پیروی می‌کردند، ما زندگی خوبی در اینجا روی زمین داشتیم. با این حال، مشکل این است که ما احکام شگفت‌انگیز خدا را که واقعاً یک برنامه خوب برای زندگی هستند، تحریف می‌کنیم و تغییر می‌دهیم. به جای دوست داشتن همسایه خود، آن را با اراده خودمان جایگزین و به عکس آن تبدیل می‌کنیم. همانطور که ۶۱۳ فرمان فریسی بودند، ما نیز بهانه‌ها، نیم‌حقیقت‌ها و عذرخواهی‌هایی داریم: افراد تازه عاشق دوست دارند بگویند که دلشان پر شور و این اوج عشق است. بله، عشق بین زن و مرد باید الهی باشد! این عشق کاملاً خوب و پسندیده است، و چون از جانب خدا می‌آید، اثر انگشت او را نیز دارد. اما عشق به همسایه بدون خدا اغلب به یک تراژدی تبدیل می‌شود. احساسات باعث آتش‌بازی می‌شوند و تفکر را خاموش می‌کنند. در نهایت، فقط دعوای غیرمنطقی و انبوهی از احساسات جریحه‌دار شده وجود دارند. هر دو رابطه را به عنوان بازنده ترک می‌کنند و احساس می‌کنند که خدا و دنیا آنها را دوست ندارد. اما این نوع عشق را می‌توان به شیوه‌ای بسیار متفاوت نیز بررسی کرد. اگر خدا را در زندگی‌ام در اولویت قرار دهم، شریک زندگی‌ام فقط موضوع عشق و محبت من نیست، بلکه هدیه‌ای شگفت‌انگیز از جانب خداست. و من اجازه دارم این معجزه خدا را تجربه کنم و با هم در یک مسیر قدم برداریم. و همچنین مسئولیت نقاط ضعف یکدیگر را بر عهده بگیریم. در اوقات خوب و بد. اجازه دارم عشق بورزم زیرا خدا این شخص را به من داده است تا در سفرم مرا همراهی کند، و نه فقط به این دلیل که هورمون‌هایم افسار گسیخته شده‌اند. و این واقعاً یک تصمیم معقول خواهد بود! همین امر در مورد فرزند تازه متولد شده‌ام نیز صدق می‌کند. این واقعاً یک معجزه است! هدیه‌ای از جانب خدا! کودک متعلق به من نیست، بلکه متعلق به خداست. من نمی‌توانم چیزی بهتر از این تصور کنم که این کودک را به غسل تعمید و در دعا به حضور خدا بیاورم. با این رفتار بچه را به آغوش خدا پس می‌دهم. این کودک متعلق به من نیست. او از جانب خدا به امانت داده شده است. و در نهایت، متعلق به خداست. و آنچه در مورد این نمونه‌های بسیار شخصی از اتحاد صمیمانه انسانی می‌توان گفت، در مورد هر برخورد انسانی دیگر نیز می‌توان گفت. هر کسی که سر راه من قرار می‌گیرد، به همان اندازه یک مسئولیت است، یک هدیه و لطف از جانب خدا. همه آنها تصاویر زنده‌ای از خدا هستند. خدا آنها را به من داده است تا عشق من به او بتواند مُتَجَسِّم شود. شما باید خداوند خدای خود را دوست داشته باشید و همسایه خود را مانند خودتان دوست داشته باشید، علیرغم همه ضعف‌ها و نقص‌ها. عشق خدا به دیگران عینیت می‌یابد. در هیچ کجا نمی‌توان همه اینها را واضح‌تر از خود عیسی مسیح دید. عیسی مسیح در تمام زندگی خود به عشق ناگسستنی و جدایی‌ناپذیر خود به پدر آسمانی شهادت می‌دهد. این عشق با خود عیسی نمی‌ماند. نه، بیرون می‌ریزد تا دیگران بتوانند در آن سهیم شوند. و عیسی فقط یک نفر نبود. او خود خدا در میان ما بود و هست! در او با وضوح کامل، هم‌چهره دوستانه خدا نسبت به بشریت و هم‌عشق بی‌دریغ خود خدا را می‌بینیم. عیسی تصویر درخشان خدا در باطن ما و در اطراف ما انسان‌ها است! فریسی قبل از عیسی تا حدودی همه اینها را درک می‌کرد. او که در مقابل عیسی ایستاده بود، نه تنها با ذهن خود می‌توانست بفهمد که عشق به خدا به چه معناست، بلکه در حضور عیسی، او همچنین می‌توانست عشق خدا را که در این سفر با ما همراه است، حس کند. عیسی به این فریسی گفت: «تو از پادشاهی خدا دور نیستی!» اکنون تنها چیزی که کم است، یک دعای صمیمانه است: «با، پدر عزیز! آنگاه همه چیز روشن خواهد شد. آمین.